

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ولا يخفي: أنَّ النزاع يختلف صغرياً وكبروياً بحسب الوجوه، فبحسب غير الوجه الأخير والثالث يكون صغرياً».

بعد از نقل ادله اخباريها مرحوم آخوند يك اشكال و تعريضي نسبت به كلام شيخ انصاري دارند. مرحوم شيخ در كتاب رسائل فرموده است نزاع بين ما و اخباريها نزاع صغروي است. يعني اخباريها ميگويند قرآن و آيات قرآن ظهور ندارد، تا ببينيم آيا اين ظهورش حجت است يا نه؟

شيخ چنين ادعائي را در كتاب رسائل فرموده است، مرحوم آخوند ميفرمايند: از اين پنج دليلي كه ما عرض كرديم، از سه دليل آن استفاده مي‌شود كه نزاع صغروي است و از دو دليل استفاده مي‌شود كه نزاع كبروي است.

نزاع صغروي همين است كه عرض كرديم يعني اخباريها ميگويند قرآن ظهوري ندارد تا بگويم ظاهر حجت است يا حجت نيست. از دليل اول، دوم و چهارم استفاده مي‌شود كه نزاع صغروي است، اما از دليل سوم و پنجم استفاده مي‌شود كه نزاع كبروي است.

كبروي بودن نزاع به اين معناست كه اخباريها ميگويند و لو اينكه قرآن ظهوري هم داشته باشد، ما ميگويم ظهور قرآن حجت ندارد. اين معنای كبروي بودن است، مرحوم آخوند ميفرمايند: به هر حال ادله مختلف است.

حال بعد از بيان اين ادله شروع مي‌كنند، اينها را نقل مي‌كنند و جواب مي‌دهند:

جواب از دليل اول:

در دليل اول مي‌گفتند فهم قرآن اختصاص به اهل كتاب دارد. فهم قرآن اختصاص به من خوطب به دارد، بحسب رواياتي كه ما در اين زمينه داريم و ملاحظه مي‌كنيد كه اين دليل صغروي است، يعني مي‌خواهند بگويند قرآن فقط براي اهليبيت ظهور دارد، اما براي مردم عادي كلمات و عبارات قرآن ظهوري ندارد و در دليل اول به آن مناظره‌اي كه امام عليه السلام با ابو حنيفه و قتاده داشتند، اشاره فرمودند.

مرحوم آخوند مجموعاً از دليل اول سه جواب مي‌دهد

جواب اول:

این روایاتی که می‌گوید فهم قرآن اختصاص به من خوطب به دارد مراد فهم همه آیات بنحو عموم استغراقی نیست، مراد این نیست از اول قرآن هر آیه آیه‌ای که ما دست بگذاریم، بگوییم فهم آن اختصاص به اهل بیت دارد و ما نمی‌فهمیم، مراد مجموع من حیث المجموع است، یعنی مجموع از حیث مجموع این کتاب کریم را اگر کسی بخواهد بفهمد، فهم آن اختصاص به اهل بیت دارد. آنگاه یک شاهده‌ی را هم برای این مبنا اقامه می‌کنند و می‌فرمایند آیا آیاتی که عنوان نص دارد یعنی از ظهور قوی‌تر است، «ان الله علي كل شيء قدير»، این آیاتی که عنوان نص دارد، می‌توانیم بگوییم ما از این آیات هیچ معنایی را استفاده نمی‌کنیم.

بعبارت اخري مرحوم آخوند در قسمت اول جواب می‌خواهند بفرمایند: اگر شما ظواهر قرآن را از دایره حجیت خارج کنید، مجبور هستید نصوص را هم از دایره حجیت خارج کنید و این قابل التزام نیست و نمی‌توانیم بپذیریم.

جواب دوم

آنچه در مقام جواب به ابی حنیفه و قتاده وارد شده است، مراد امام این نیست که شما از قرآن هیچ نمی‌فهمید. امام می‌گویند شما به صورت مستقل ادعای دارید که قرآن را می‌فهمید، این ادعای شما باطل است. ابو حنیفه و قتاده و امثال اینها تخیل دارند که استقلال در فهم قرآن دارند و ائمه می‌فرمایند خیر شما در فهم قرآن استقلال ندارید، آنچه که امام می‌خواهد رد کند، نفی استقلال در فهم قرآن است.

جواب سوم

ما این روایات را داریم که فهم قرآن اختصاص به اهل قرآن و من خوطب به دارد، در مقابل هم روایاتی داریم که ما را امر می‌کند به اینکه به قرآن مراجعه کنیم. روایاتی داریم که ائمه فرموده‌اند: اگر خواستید حدیث ما را از نظر صحت و عدم صحت محک بزنید، بر قرآن عرضه کنید، اگر می‌خواهید ببینید یک شرطی مخالف شرع است یا نه، ببینید با قرآن مخالفت دارد یا نه و این روایات بسیار کثیره است. یعنی روایاتی که می‌گوید فهم قرآن اختصاص به من خوطب به دارد از پنج عدد باشد این روایاتی که ما را امر به رجوع به قرآن می‌کند شاید بیش از بیست یا سی روایت باشد و نمی‌توانیم این روایات کثیره را کنار بگذاریم. جمع بین این روایات اقتضاء می‌کند اینکه در روایات وارد شده فهم قرآن اختصاص به من خوطب به دارد، یعنی آن آیاتی که ظهور ندارد را باید از راه اهل بیت علیهم السلام استفاده کنیم.

اما آیاتی که ظهور دارد ظاهر آن برای ما حجت است، پس جواب مرحوم آخوند از دلیل اول این جواب متشکل از سه قسمت بود. حال در بعضی از حواشی گفته‌اند سه جواب، اما سه جواب نیست سه قسمت دارد، این جواب مرحوم آخوند بود.

جواب از دلیل دوم

دلیل دوم اخباریین این بود که قرآن مشتمل بر مضامین عالیّه و مطالب شامخه است و ما در فهم کلام متقدمین از علماء مشکل داریم، تا چه رسد به فهم قرآن کریم.

مرحوم آخوند در جواب می‌فرماید ما هم قبول داریم قرآن متضمن بر مطالب عالیه است، اما آنچه ما دنبال آن هستیم می‌خواهیم ببینیم آیات الاحکام قرآن برای فقیه حجیت دارد که به آن استدلال کند یا ندارد و آیات الاحکام ظواهری دارد، اینها قابل فهم برای ما هست.

به عبارت اخری می‌فرماید وجود یک سری از مطالب عالیه و شامخه مانع از فهم این ظواهری که در آیات الاحکام وارد شده نیستف بالاخره قرآن یک آیاتی الاحکامی دارد که این آیات الاحکام که دیگر مطالب شامخه و مطالب عالیه ندارد. «احل الله البیع»، این ظاهر در معنایی دارد و ما هم می‌گوییم این ظهورش برای فقیه حجیت دارد.

جواب از دلیل سوم

اخباریین گفتند یا قطعا یا احتمالا متشابه شامل ظواهر هم می‌شود و ظواهر از مصادیق متشابهات قرآن است و خود قرآن ما را از تبعیت متشابهات منع کرده است.

مرحوم آخوند جواب می‌دهند و می‌فرمایند: متشابه را اشتباه معنا می‌کنید، متشابه مرادف با مجمل است. متشابه یعنی آنچه اجمال دارد و در ظواهر اجمال وجود ندارد. «احل الله البیع» ظهور دارد در اینکه خدا بیع را حلال کرد، در این اجمالی هم وجود ندارد. در دلیل سوم می‌گویند: ما قبول داریم که قرآن ظاهری دارد، اما ظاهر از مصادیق متشابه است و نزاع کبروی دارند و می‌گویند این ظاهر حجیت ندارد.

جواب از دلیل چهارم

در دلیل چهارم که نزاع صغروی می‌شود، می‌فرمایند: قرآن بالذات عنوان متشابه ندارد، اما بالعرض عنوان متشابه دارد. بالعرض یعنی ما علم اجمالی داریم تعدادی از تخصیصات، تقییدات، ناسخ‌ها، منسوخ‌هایی در قرآن وجود دارد. این علم اجمالی ما قرآن را مجمل و متشابه می‌کند بالعرض و این تشابه و اجمال بالعرض جلوی حجیت را می‌گیرد، یعنی جلوی اصل ظهور را می‌گیرد که این نزاع، صغروی می‌شود.

مرحوم آخوند از دلیل چهارم دو جواب می‌دهند:

جواب اول: می‌فرمایند این علم اجمالی در صورتی مضر است که انحلالی در کار نباشد. در حالی که ما با فحص در روایات و به دست آوردن تخصیصات، تقییدات، نواسخ و منسوخات با فحص و ظفر به روایات علم اجمالی را منحل می‌کنیم، یعنی روایاتی که به ما موارد خلاف ظاهر را ارائه می‌دهد، علم اجمالی ما منحل می‌شود، می‌گوییم ما علم اجمالی داریم که در کل قرآن صد مورد خلاف ظاهر وجود دارد، یعنی ظاهری را خداوند فرموده است، اما خلاف آن را اراده فرموده است.

حالا روایات را بررسی می‌کنیم، خیلی از عمومات قرآن با این روایات تخصیص می‌خورد. خیلی از اطلاقات قرآن با این روایات تقیید می‌خورد؛ مثلا حدود صد روایت پیدا می‌کنید، برای صد موردی که خلاف ظاهر اراده شده است، نتیجه این می‌شود که آن علم اجمالی ما منحل می‌شود. منحل، یعنی انحلال پیدا می‌کند و باز می‌شود یک شعبه‌اش می‌شود علم تفصیلی یک شعبه می‌شود شک بدوی.

این را در رسائل خواندید علم اجمالی وقتی منحل شد، معنایش این است که تبدیل می شود به علم تفصیلی و شک بدوی. یعنی قبل از اینکه به روایات مراجعه کنیم، می دانیم اجمالاً مثلاً در حدود صد مورد در قرآن خداوند اراده‌ی خلاف ظاهر فرموده است، بعد که رفتیم روایات را پیدا کردیم اگر صد مورد پیدا کردیم که خداوند اراده‌ی خلاف ظاهر کرده، نسبت به این صد مورد علم تفصیلی پیدا می کنیم. می گوئیم این صد مورد به قرینه‌ی این روایات خداوند اراده‌ی خلاف ظاهر فرموده است. بقیه‌ی موارد عنوان شک بدوی پیدا می کند، پس دیگر علم اجمالی در کار نیست. این جواب اولی که مرحوم آخوند بیان می کنند.

توضیح عبارت

«ولا يخفي أن النزاع يختلف صغرياً وكبروياً بحسب الوجه»، این «ولا يخفي» تعریض بر شیخ انصاری است که شیخ فرموده نزاع ما با اخباری‌ها صغری است. اخباری‌ها می گویند قرآن کریم اصلاً ظهور ندارد، حرف شیخ این است.

آخوند می فرماید نه، به حسب این وجه خمس، کبروی و صغری بودن تغییر می کند. حالا بیان می کنند.

«فبحسب غير الوجه الأخير والثالث يكون صغرياً». به حسب غیر وجه اخیر، یعنی وجه پنجم و سومی، صغری است. یعنی اولی، دومی و چهارمی صغری می شود.

«وَأَمَّا بحسبهما»، یعنی به حسب وجه سوم و پنجم، «فالظاهر أنه كبروي»، این نزاع کبروی است. یعنی قبول دارند قرآن ظهور دارد، اما می گویند ظهور آن حجت ندارد. صغری یعنی اصلاً قبول ندارند که قرآن ظهوری داشته باشد. «و يكون المنع عن الظاهر»، این «و يكون» تا آخر «و كل هذه الدعاوي فاسدة»، در بعضی از نسخ صحیح کفایه وجود ندارد.

«و يكون المنع عن الظاهر»، یعنی در این دلیل سوم و پنجم، اینکه اخباری‌ها منع از ظاهر می کنند، «إمّا لأنه من المتشابه قطعاً أو احتمالاً»، این اشاره به دلیل سوم است، یا می گویند قرآن متشابه است قطعاً یا احتمالاً، «أو لكون حمل الظاهر على ظاهره»، اشاره به دلیل پنجم دارد. حمل ظاهر بر ظاهر تفسیر به رأی است.

بعد آخوند می فرماید: «و كل هذه الدعاوي فاسدة».

«أما دعوي أولي»، جواب این است، «فبأن المراد ممّا دلّ»، عرض کردیم جواب از دلیل اول و ادعای اولی سه قسمت دارد، یک قسمت آن این است. مراد «ممّا» یعنی اخباری که دلالت دارد بر اختصاص فهم قرآن و معرفت قرآن به اهل قرآن، «بأهله»، یعنی به اهل قرآن، مراد چیست؟

«اختصاص فهمه بتمامه»، یعنی مجموع قرآن، این مجموع فهم‌اش، «بمتشابهاته ومحكماته»، یک کسی که بتواند ادعا کند: من متشابهات، محکّمات، نواسخ و منسوخات را می دانم، این اختصاص به اهل بیت (علیه السلام) دارد. می گوئیم شاهد شما چیست؟ می گوید شاهد ما این است که ما در قرآن آیاتی داریم که عنوان نص دارد. «إن الله على كل شيء قدير».

آیا معنای ظاهری آن را نمی فهمیم؟ فهم معنای ظاهری این جمله اختصاص به اهل بیت دارد؟ «بداهة أن فيه»، یعنی فی القرآن، «ما لا يختص به»، یعنی آیاتی است که اختصاص ندارد، به یعنی به اهل قرآن، که اهل قرآن اهل بیت هستند. «كما لا يخفي»، ما لا يختص، یعنی همین نصوص.

آنگاه آخوند با این عبارت می‌خواهند این را هم بفرمایند: که اگر شما ظواهر قرآن را با این روایات بخواید از دایره‌ی حجیت خارج کنید، باید نصوص قرآن را هم کنار بگذارید، یعنی بگویید کل قرآن برای ما اعتباری ندارد.

این «و ردع» قسمت دوم جواب است. می‌فرمایند: «وَرَدْعُ أَبِي حَنِيفَةَ وَقِتَادَةَ عَنِ الْفُتَوَى بِهِ»، یعنی به قرآن، «إِنَّمَا هُوَ» این منع، «لأجل الاستقلال في الفتوى»، اینها چون خودشان را در فتوای «بالرجوع إليه» یعنی به رجوع به قرآن مستقل می‌دیده‌اند، ائمه این جهت را با اینها مخالفت می‌کنند.

مستقل یعنی «من دون مراجعه» به اهل قرآن. لا، یعنی این رد، «لا عن الاستدلال بظواهره مطلقاً ولو مع الرجوع إلي رواياتهم والفحص عما ينافيه»، این چنین نیست که ائمه بگویند: شما اگر به روایات ما هم مراجعه کنید و فحص کنید «عماً» یعنی از چیزی که منافات با ظاهر قرآن داشته باشد، باز هم حق فتوا دادن ندارید. «لا»، یعنی منع نمی‌کنند از استدلال به ظاهر قرآن مطلقاً،

مطلقاً یعنی چه؟ یعنی «و لو»، این بیان برای مطلقاً است. «مع الرجوع» به روایات ائمه و «فحص عما ينافيه، والفتوى به»، یعنی فتوای به قرآن، «مع اليأس عن الظفر به»، با یأس از ظفر، به، یعنی بما ينافيه، وقتی مأیوس شدند چیزی که منافات با ظاهر ندارد، اگر با ظاهر قرآن فتوا دادند، ائمه هیچگاه اینها را منع نمی‌کنند. تا اینجا قسمت دوم جواب بود.

«کیف»، یعنی چطور ائمه می‌خواهند بگویند: مطلقاً شما نمی‌توانید رجوع به قرآن کنید. «کیف»، چگونه منع کنند از استدلال به قرآن مطلقاً، و حال آنکه، «و قد وقع في غير واحد من الروايات الإرجاع إلي الكتاب»، در غیر واحدی از روایات ائمه ارجاع به قرآن داده‌اند، و استدلال به غیر واحدی از آیات قرآن.

مثلاً راوی خدمت امام می‌آید و یک مسأله‌ای را سوال می‌کند. حضرت می‌فرماید: خودت برو از قرآن بفهم یا می‌فرمایند مگر تو این آیه‌ی قرآن را ندیده‌ای که قرآن اینچنین می‌فرماید؟ یا روایاتی که می‌گوید شرط مخالف شرع را ببینید، مخالف قرآن است یا نه. اینها همه دلیل بر ارجاع به قرآن است.

شما آن روایاتی که می‌گوید: «انما يعرف القرآن من خوطب به» را دارید و این روایاتی که مردم را به قرآن ارجاع می‌دهند را نیز دارید. مردم را برای فهم فتوا و احکام ارجاع به قرآن می‌دهند. جمع آن به این است که بگوییم آن «انما يعرف القرآن من خوطب به» مربوط به غیر ظواهر است و این ارجاع به قرآن، ارجاع به ظواهر قرآن است.

«وَأَمَّا الثَّانِيَّةُ»، و اما دعوی دوم، «فَلَا نَحْتَوَاءَ عَلَى الْمُضَامِينَ الْعَالِيَةِ الْغَامِضَةِ»، احتواء بر مضامین عالیه این، «لا يمنع عن فهم ظواهره»، منع از ظواهری که متضمن احکام و حجیت آن ظواهر نمی‌کند. «كما هو محلّ الكلام». هو یعنی فهم ظواهر آیات الاحکام. الان که در اصول بحث می‌کنیم که آیا ظاهر قرآن حجت است یا نه، ما که نمی‌خواهیم آن آیاتی را که از آن برهان لمّی استفاده می‌شود یا غیره را بحث کنیم.

ما می‌خواهیم ببینیم فقیه می‌تواند به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» قرآن تمسک کند یا نه. می‌تواند به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا «حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ» قرآن تمسک کند یا نه؟ آخوند می‌فرماید قرآن یکسری مطالبی عالیه دارد. اما اینکه ما عاجز از آن مطالب عالیه هستیم ملازمه ندارد که آیات الاحکام قرآن را هم نفهمیم. بگوییم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را نمی‌فهمیم یعنی چه؟ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» هم مثل آن آیه شریفه مثلاً (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) که از آن برهان لمّی را استفاده می‌کنند. بگوییم این هم مثل آن است. خیر. اینچنین نیست.

«کما هو»، یعنی فهم آیات الاحکام و ظواهر آن محل کلام است.

«وَأَمَّا الثَّالِثَةُ»، دعوی سوم، «فللمنع عن كون الظاهر من المتشابه»؛ ما قبول نداریم که ظاهر از مصادیق متشابه باشد. چرا؟ «فإنَّ الظاهر كون المتشابه»، متشابه هم از نظر لغت، این «فإنَّ الظاهر» اضافه کنید از نظر توضیح مطلب، یعنی ظاهر لغتا و عرفاً، شیخ هم در رسائل دارد. معنای متشابه از نظر لغت و عرف، «هو خصوص المجمل»، خصوص مجمل است.

شما متشابه را بد معنا کرده‌اید، متشابه یعنی مجمل، «ولیس بمتشابه و مجمل». یعنی کلمه متشابه دیگر متشابه نیست. لفظ «فیه آیات المحکّمات و آخر المتشابهات». متشابهات دیگر خودش معنای متشابه ندارد، معنای روشنی که برای متشابه است یعنی آنچه مجمل است.

«وَأَمَّا الرَّابِعَةُ»، از دلیل چهارم دو جواب مرحوم آخوند می‌دهند. اول، «فلأنَّ العلم إجمالاً بطروء إرادة خلاف الظاهر»، اینکه علم اجمالی داریم که در بعضی از آیات خداوند اراده فرموده خلاف ظاهر را این، «إنّما یوجب الإجمال فی ما إذا لم یحلّ»، این موجب اجمال می‌شود در آنجایی که این علم ما منحل نشود.

می‌گوییم انحلال علم به چه سببی است؟ علم اجمالی شما در رسائل خواندید، علم اجمالی داریم که یا این ظرف نجس است یا آن ظرف. مثالی که در آنجا می‌زدند برای انحلال می‌گفتند: اگر شما بعد از این علم اجمالی‌تان یک قطره خون بریزید، در این ظرف معین مشخص، نسبت به این ظرف علم اجمالی شما تبدیل به علم تفصیلی می‌شود، یعنی الان این یقیناً نجس است. نسبت به ظرف دیگر علم اجمالی شما تبدیل به شک بدوی می‌شود. اینجا هم همینطور است، می‌گوییم شما که می‌گویید ما احتمال می‌دهیم اراده‌ی خلاف ظاهر شده باشد از قرآن. چقدر احتمال می‌دهید؟ ما به همین مقدار از روایات استفاده می‌کنیم.

«بالظفر فی الروایات»، در روایات ظفر پیدا می‌کنیم، «بموارد» مربوط به ظفر است. «بموارد إرادة خلاف الظاهر، بمقدار المعلوم بالإجمال». به موارد اراده خلاف ظاهر به آن مقدار معلوم به اجمال. مقدار معلوم بالاجمال صد تا است، ما از روایات صد تا پیدا می‌کنیم. نسبت به این صد تا علم اجمالی ما، تبدیل به علم تفصیلی می‌شود، اما نسبت به بقیه شک بدوی می‌شود. این جواب اول از دلیل رابع بود.

«مع» دلیل دوم است.

«مع أن دعوی اختصاص أطرافه بما إذا تفحص عمّا یخالفه لظفر به، غیر بعیده»، می‌فرماید اگر کسی ادعا کند اطراف علم اجمالی اختصاص به مواردی دارد که اگر انسان تفحص و بررسی کند، مخالف را پیدا می‌کند بعید نیست.

به عبارت اخری اگر کسی بگوید که علم اجمالی ما نسبت به کل قرآن نیست، اطراف علم اجمالی اختصاص به مواردی دارد که آن موارد چنین خصوصیتی دارند که اگر انسان تفحص کند، مخالفی با این ظاهر باشد، آن مخالف را پیدا می‌کند. ما چنین علم اجمالی نسبت به قرآن را انکار می‌کنیم.

مرحوم آخوند می‌فرماید این «غیر بعیده». که با این «غیر بعیده» معلوم می‌شود که مطلب محکمی نیست. «مع أن دعوی اختصاص أطرافه»، یعنی اطراف علم اجمالی، به آن موارد که، «إذا تفحص عمّا یخالفه»، اگر تفحص از مخالفت شود، «لظفر به»، یعنی به آن مخالف، که این ادعا «غیر بعیده»، که بگوییم علم اجمالی نسبت به کل قرآن وجود ندارد.

«فتأمل» را هم در حواشی شروع ما ندیدیم کسی این را اشاره به اشکال بگیرد.

در دلیل پنجم اینها گفتند: اگر شما ظاهر را حمل بر ظاهر کنید، تفسیر به رأی است، تفسیر به رأی بر حسب روایاتی که ما داریم افتراء به خدا است و حرام است.

مرحوم آخوند می فرماید: اولاً؛ حمل ظاهر بر ظاهر، تفسیر نیست. شما اگر گفتید «ان الله علي كل شيء» و یا گفتید «احل الله البيع»، این ظهور در اطلاق دارد، اطلاق حمل لفظ بر ظاهرش است. حمل لفظ بر ظاهر تفسیر نیست، چون تفسیر عبارت از کشف القناع است، انسان حجاب را بردارد، چیزی که خودش ظاهر است و ما همان ظاهر را اظهار می کنیم و به آن استدلال می کنیم این عبارت از تفسیر نیست.

ثانیا؛ می فرمایند اگر حمل لفظ بر ظاهر تفسیر باشد، این تفسیر، تفسیر به رأی نیست. تفسیر به رأی یعنی تفسیری که مستند تفسیر، رأی شخصی و اعتبار عقلی انسان باشد. بگوید به ذهن من اینچنین پسندیده می آید که این آیه را اینگونه معنا کنیم، بدون اینکه به روایت و یک قاعده عقلیه مسلمی استناد کنیم.

«وَأَمَّا الْخَامِسَةُ: فَيَمْنَعُ كَوْنُ حَمْلِ الظَّاهِرِ عَلَيَّ ظَاهِرَهُ مِنَ التَّفْسِيرِ»؛ ما قبول نداریم که حمل ظاهر بر ظاهر تفسیر باشد. «فَإِنَّهُ»، یعنی تفسیر. «كشَفَ القناع»، یعنی کشف الحجاب است. حجاب را برداشتن و پرده را کنار زدن، تفسیر می شود. و حال آنکه، «ولا قناعَ للظاهر». ظاهر که قناع ندارد.

«و لو سلّم»، جواب دوم. آخوند می فرماید بر فرضی که ما بپذیریم اگر ظاهر یک عبارت را حمل بر ظاهرش کردیم این تفسیر می شود. «فليس من التفسير بالرأي»؛ این تفسیر به رأی نیست. چرا؟ «إذ الظاهر أن المراد بالرأي هو الاعتبار الظني»، رأی یعنی اعتبار ظنی و استحسانی. «الذي لا اعتبار به»، اعتبار ظنی و استحسانی که حجیتی به آن نیست. «وإنما كان منه»، یعنی من التفسير برأی. از مصادیق تفسیر برأی، «حملُ اللفظ علي خلاف ظاهره»، حمل رأی بر خلاف ظاهر.

بگوییم: «احل الله البيع» ظهور در اطلاق دارد، اما من حمل بر عدم اطلاق می کنم. چرا؟ «لرجحانه بنظره»، بخاطر اینکه بگوییم در نظر من رجحان دارد. کدام رجحان دارد؟ خلاف ظاهر. «لرجحانه» خلاف ظاهر به نظر این شخص. یا مصداق دوم تفسیر به رأی این است که یک کلمه مجمل دارای احتمالاتی است و ما بدون اینکه مرجحی در کار باشد، این لفظ مجمل را بر یکی از احتمالات آن حمل کنیم.

«أو حمل المجمل علي محتمله»، بر آنچه احتمال داده می شود. «بمجرد مساعدة ذاك الاعتبار عليه»، چون با اعتبار ظنی و شخصی ما مساعدت دارد. «من دون السؤال عن الأوصياء». مجمل را حمل بر یک معنا کنیم بدون اینکه از اوصیاء سوال کنیم.

آنگاه مرحوم آخوند شاهدهی می آورند:

«وفي بعض الأخبار»: و در بعضی از روایات آمده است، «إنما هلك الناس في المتشابه»؛ مردم در متشابه هلاک می شوند. «لأنهم لم يقفوا علي معناه»، چون آگاه بر معنای این نیستند. «ولم يعرفوا حقيقته، فوضعوا»، مردم «له»، برای متشابه. «تأويلاً من عند أنفسهم»، تأویلی از پیش خودشان. حالا بعید هم نیست که این ناس اشاره ای به سنی ها داشته باشد. از پیش خودشان به آراء خودشان، «واستغنوا بذلك»، یعنی به سبب آراء خودشان بی نیاز شده اند از، «عن مسألة الأوصياء»، از اینکه از اوصیاء سوال کنند. «فيعرفونهم، هذا». اوصیاء مردم را آگاه کنند.

این شاهد این است که تفسیر به رأی این است که ما یک مجملی را حمل بر یک معنایی کنیم، بدون اینکه از امام علیه السلام سوال کنیم. این شاهدهی که مرحوم آخوند آورده اند، شاهدهی بر همین مطلب «عن مسألة الأوصياء است». اما مرحوم مشکینی در

حاشیه فرموده‌اند مرحوم آخوند این را برای مطلب دیگری فرموده، آنرا خودتان ملاحظه کنید و ببینید تمام است یا تمام نیست.
تا اینجا دو جواب از دلیل پنجم، جواب سوم فردا ان شاء الله.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ